

رابطه حقوق بین الملل با حقوق داخلی

نویسنده: پوهنمل محمد فریدون سروش

چکیده

مناسبات میان حقوق بین الملل و حقوق داخلی وابستگی کامل به مسأله مبانی حقوق بین الملل دارد. طرفداران مکتب اراده گرایی با توجه به اصل حاکمیت ملی و اصل آزادی اراده کشورها برای ایجاد قواعد حقوق بین الملل، حقوق بین الملل و حقوق داخلی را دو نظام یا دو سیستم حقوقی مجزا و مستقل می‌دانند که هر یک دارای ماهیت و قلمرو خاصی است. این نظریه را دوگانگی یا دوآلیسم می‌نامند. در مقابل طرفداران مکتب عینی‌گرایی حقوق بین الملل و حقوق داخلی را غیر قابل تفکیک دانسته معتقد به اصل وحدت نظام حقوقی هستند؛ زیرا به اعتقاد ایشان مفهوم واقعی حقوق از تجمع اصولی ناشی می‌شود که حاکم بر مجموعه فعالیت‌های اجتماعی اعم از ملی و بین المللی است. این نظریه را یگانگی یا وحدت حقوقی یا مونیسیم می‌گویند. اختلاف در دیدگاه‌های مذکور سبب گردیده که تعدادی از دانشمندان راه میانه را انتخاب و به عنوان رهیافت عملی رابطه بین حقوق بین

الملل و داخلی را با وجود تفاوت‌هایی که دارند یک رابطه تکمیلی و معاونت کننده تعریف نمایند.

واژه گان کلیدی: حقوق بین الملل، حقوق داخلی، دوگانگی، یگانگی، منابع، دولت، روابط بین الملل.

مقدمه

هر چند روابط بین‌المللی و به تبع آن حقوق بین الملل در چند دهه اخیر توسعه قابل ملاحظه‌ای داشته است؛ اما هنوز هم تأکید دولت‌ها بر منافع ملی و حقوق داخلی شان یکی از شاخص‌های اصلی سیاست خارجی به شمار می‌رود. تغییر در منافع ملی دولت‌ها، نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی سبب می‌گردد تا دولت‌ها در رعایت حقوق بین الملل و قواعد مربوط به آن سهل انگاری و از هر بهانه ممکن به منظور فرار از زیر بار اجرای این قواعد استفاده نمایند. شاید یکی از این عوامل عدم تطابق کامل حقوق بین الملل با حقوق داخلی کشورها باشد.

رابطه بین حقوق بین الملل و حقوق داخلی یکی از مباحث مورد مناقشه در تألیفات مربوط به حقوق بین الملل بوده و طی یک قرن گذشته توجه اکثر دانشمندان عرصه حقوق بین الملل را به خود جلب نموده است. در گذشته تا ابتدای قرن بیستم رابطه حقوق بین الملل و حقوق داخلی از نظر سطحی و بسیط مورد مطالعه قرار می‌گرفت و نویسندگان آن زمان، ضمن بحث در مورد روابط حقوق بین الملل با سایر علوم از جمله اخلاق و سیاست و علم الاجتماع و غیره به روابط آن با حقوق داخلی هم اشاره نموده و به ذکر وجوه تشابه و اختلاف این دو رشته اکتفا می‌کردند، بدون آنکه بر سر این مطلب اختلاف نظر اساسی، بین آنان وجود داشته باشد؛ اما در آغاز قرن بیستم رابطه حقوق بین الملل و حقوق داخلی به طرز جدید و بی سابقه و به عبارت دیگر از نظر فلسفی مطرح گردید و تعدادی از دانشمندان سعی بر این نمودند تا حقوق بین الملل و حقوق داخلی را در ساختمان حقوقی مجزا و مشخص فرض کرده و روابط آن‌ها را از نظر اساس و موضوع و منبع مقایسه نمایند. عده‌ای از دانشمندان از جمله تریپل و اوپنهایم به این باور رسیدند که این دو رشته حقوق اساساً با یکدیگر ارتباطی ندارند. از آن پس نویسندگان به طرفداری از این نظر پرداختند

و دلایل جدیدی در اثبات مدعای آنها آوردند. در مقابل نویسندگان هم‌چون هانس کلسن و ژرژسل تأکید داشتند که حقوق بین الملل و داخلی یک اصل و منشأ داشته و این دو رشته از حقوق را به مانند دو طبقه از یک ساختمان حقوقی واحد وانمود کردند. اختلاف نظر بین این دو گروه تا به امروز ادامه دارد و به جای آنکه در نتیجه مباحث فراوان دانشمندان به نظر واحدی بینجامد، به مرور زمان دامنه اختلافات ایشان گسترش یافته و هر دسته به گروه و گروه‌های کوچک‌تری تقسیم شده است؛ اما در این میان دولت‌ها در مواردی نظریه یگانگی و در موارد دیگر نظر دوگانگی را پذیرفته و به آن عمل کرده اند. درین مقاله سعی شده تا هر یک از دیدگاه‌ها (دیدگاه یگانگی حقوق بین الملل و حقوق داخلی و دیدگاه دوگانگی حقوق بین الملل و حقوق داخلی) به طور مفصل ارزیابی شود و دلایل طرفداران هر یک ازین دیدگاه‌ها مطرح و در پایان نتیجه‌گیری گردد.

نظریه دوگانگی حقوقی

طبق این نظریه، حقوق داخلی و حقوق بین الملل دو نظام حقوقی مستقل، برابر و جدا از همدیگر تلقی می‌شود که هریک دارای خصوصیت الزام آور بوده اند و محل اجرای مشخص مربوط به خود دارند. به نظر طرفداران این نظریه، حقوق داخلی و حقوق بین الملل هر چند که ممکن است در مبانی و شکل‌گیری قواعد حقوقی وجوه اشتراکی داشته باشند؛ اما به سبب اینکه طبیعت روابط افراد با طبیعت روابط دولت‌ها به طور بنیادی متفاوت است، این دو نوع حقوق از همدیگر فرق کرده و بر یکدیگر متکی نیستند. (عالیخانی؛ ۱۳۸۰: ۶۶) نظریه مذکور حاصل وجوه افتراق بنیادی است که بین قواعد حقوق داخلی و حقوق بین الملل وجود دارد و مهمترین این تفاوت‌ها عبارتند از:

الف- تفاوت از حیث مبانی: هر چند که مبانی حقوق به طور کلی اراده است؛ اما نوع اراده در حقوق داخلی و حقوق بین الملل یکی نیست؛ زیرا مبانی حقوق داخلی اراده یک جانبه یک کشور است؛ ولی مبانی حقوق بین الملل اراده چند کشور است. (بیگدلی؛ ۱۳۸۸: ۷۶) این نظریه با انتقاد تعداد از دانشمندان مواجه شده است. منتقدین به این باور اند که در مبانی حقوق بین الملل و حقوق داخلی اختلافی نیست؛ زیرا هر دو نظام مبتنی بر اراده و هر دو محصول زیست اجتماعی هستند، تنها تفاوت در بیان اراده است.

ب- تفاوت از حیث منابع: حقوق داخلی کشورها در قدم نخست محصول عرفی است که به شکل رویه های متعارف و قابل قبول در درون مرزهای ملی و در اثر رفتار افراد به وجود می آید. در کنار عرف قوانین مدونی که به وسیله قوه قانونگذاری ملی به تصویب می رسد از مهمترین و جامع ترین منابع حقوق داخلی کشورها محسوب می گردد؛ اما در حقوق بین الملل منابع اصلی شامل معاهدات بین المللی، اصول کلی حقوق و عرفی است که به شکل رویه های همسان توسط دولت ها در روابط شان به میان آمده است. (همان جا)

ج- از حیث تابعان: اصولاً تابعان حقوق داخل افراد هستند. لذا رسالت این شعبه از حقوق تنظیم روابط بین افراد یک دولت یا تنظیم روابط افراد با همان دولت است؛ اما تابعان حقوق بین الملل در قدم نخست، کشورها هستند. مزید برین حقوق بین الملل طرز تشکیل سازمان های بین المللی و روابط سازمان ها را با دولت ها تبیین می نمایند و در برخی موارد به تعیین حقوق و تکالیف افراد هم می پردازد. (ذوالعین؛ ۱۳۸۶: ۵۲۵)

د- تفاوت از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی: حقوق داخلی نظامی است که به تدریج ایجاد شده و تحویل یافته و مورد قبول قرار گرفته است و دارای ساختار حقوقی کاملی است؛ ولی حقوق بین الملل یک نظام حقوق ابتدایی و تکامل نیافته است و بدون قوه قانونگذاری مستقل و مؤثر است. (بیگدلی؛ ۱۳۸۸: ۷۸)

هـ- از حیث اعتبار قواعد: اعتبار قواعد حقوق بین الملل و حقوق داخلی متکی بر یکدیگر نبوده و هرکدام در حوزه خویش دارای اعتبار و کارکرد هستند؛ بنابراین اگر میان حقوق داخلی و حقوق بین الملل مغایرتی وجود داشته باشد، هر یک ازین قواعد به اعتبار خود باقی خواهد ماند؛ مثلاً در یک کشور قانونی وجود داشته باشد که با تعهدات بین المللی یک کشور مغایر باشد؛ اما اتباع آن کشور ملزم به رعایت قانون مذکور هستند. باید یاد آور شد که هرچند مغایرت قانون داخلی با تعهدات بین المللی سبب بی اعتباری قانون داخلی نمی گردد؛ ولی برای چنین کشوری مسؤولیت بین المللی ایجاد کرده می تواند. (همان: ۷۹)

و- از حیث ضمانت اجرا: حقوق داخلی نسبت به حقوق بین الملل دارای ضمانت اجرایی بیشتری است. در عرصه بین المللی به دلیل نبود یک رکن فراکشور و نظارت جدی بر عملکرد دولت ها تخطی از قواعد حقوق بین الملل بیشتر اتفاق می افتد.

نظریه یگانگی حقوقی

این نظریه همان گونه که از نامش پیداست از وحدت مجموعه هنجارهای حقوقی منشاء گرفته است. این هنجارها بر اصل تبعیت یا پیروی از هم بنا گردیده قسمی که مقررات هر شعبه ازین دو حقوق به هم مرتبطاند و مکمل همدیگر می‌باشند. طرفداران این نظریه وحدت بین حقوق داخلی و حقوق بین الملل را یک اصل می‌دانند؛ اما معتقد به نظام سلسله مراتبی بین حقوق داخلی و حقوق بین الملل اند. تعدادی از طرفداران این نظریه حقوق داخلی را نسبت به حقوق بین الملل برتر دانسته و عده‌ی هم حقوق بین الملل را بر حقوق داخلی ارجحیت می‌دهند. (موسی زاده؛ ۱۳۸۸:) اینک به ذکر دلایل طرفداران هر یک ازین دو گرایش به گونه مختصر پرداخته می‌شود.

الف: یگانگی حقوق با برتری حقوق داخلی

طرفداران این نظریه با اتکا به این دلیل که مقدم دانستن حقوق بین الملل بر حقوق داخلی مغایر با اصل حاکمیت دولتها می‌باشد حقوق داخلی را نسبت به حقوق بین الملل برتر می‌دانند. این نظریه بر این فرضیه استوار است که دولتها قادر مطلق هستند و مقامی بالاتر از خود ندارند تا برای آنها و بین آنها قوانینی وضع کند. حقوقدانان اتحاد جماهیر شوروی سابق و پیروان مکتب حقوق سوسیالیستی اصولاً موافق با این نظریه اند؛ زیرا اساس سیاست یک دولت را حقوق ملی آن می‌دانند و سیاست خارجی را جزئی از سیاست داخلی قلمداد می‌کنند. (موسی زاده؛ ۱۳۸۸: ۲۲)

دلایلی که طرفداران این نظریه در خصوص برتری حقوق داخلی نسبت به حقوق بین الملل مطرح می‌کنند قرار ذیل است:

I: از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی: امروزه با فقدان یک اقتدار و رکن فرا کشوری در جامعه بین المللی هر کشوری در قبول تعهدات خود آزاد و از اختیار کامل برخوردار است و این آزادی عمل کامل را حقوق داخلی به هر کشور می‌دهد.

II: از حیث تاریخی: اگر از بعد تاریخی به موضوع نگاه شود واضح است که ابتدا کشورها به وجود آمدند و قواعدی بین شان مقرر شد؛ به عبارت دیگر تردیدی نیست که روابط حقوقی اولیه میان کشورهای همجوار پس از تشکیل کشورها برقرار گردید و بعداً به سایر

کشور ها سرایت یافته است؛ بنابراین حقوق داخلی دوران شکوفایی و تکامل خود را سپری کرده است؛ در حالی که حقوق بین الملل در مراحل اولیه شکل گیری قرار دارد.

III: از حیث منطقی: از نظر منطقی باید قبل از ایجاد روابط حقوقی و توسعه آن میان کشورها، وجود کشور را بپذیریم.

IV: از حیث برتری قانون اساسی بر تعهدات بین الملل: حقوق داخلی و مخصوصاً قانون اساسی هر کشور مقامات صلاحیتدار را جهت انعقاد معاهدات بین المللی معین می کند در نتیجه آن کشور را در صحنه بین المللی متعهد می سازد. (موسی زاده؛ ۱۳۸۸: ۲۳)

نظریه یگانگی حقوق با برتری حقوق بین الملل

طبق این نظریه، حقوق داخلی تابع حقوق بین الملل است و قواعد آن باید منطبق با قواعد بین المللی باشد. در نظر پیروان این نظریه، حقوق به طور کلی یک ساختار و سیستم واحدی است که در رأس این سیستم حقوقی از نظر اهمیت و کلیت حقوق بین الملل قرار دارد و سایر رشته های حقوق در درجات پایین تری جای دارند. (عمادزاده؛ ۱۳۷۰: ۱۷)

طرفداران این نظریه به همان درجه که برای حقوق بین الملل اهمیت قایل می شوند با حاکمیت و استقلال و خودمختاری دولت ها مخالفت دارند و این مخالفت به حدی است که برخی از آن ها از میان کلیه رشته های حقوق تنها حقوق بین الملل را اصیل دانسته و سایر شعب حقوق را فرع بر آن می دانند. (امیدی؛ ۱۳۸۸: ۷۵)

طرفداران این نظریه دلایل ذیل را برای ترجیح حقوق بین الملل بر حقوق داخلی مطرح می کنند:

I: از حیث هدف: تفاوتی بین اهداف حقوق داخلی و حقوق بین الملل وجود ندارد؛ زیرا هر دو حقوق در جهت تنظیم روابط، تأمین عدالت و سعادت بشری به کار گرفته می شوند؛ اما از آنجا که قواعد حقوق بین الملل برای تأمین عدالت و سعادت بشر در سطح بین المللی است باید قوانین داخلی در مطابقت با آن وضع شود.

II: از حیث ارزیابی: معمولاً قواعد حقوق داخلی به وسیله حقوق بین المللی مورد ارزیابی قرار می گیرد؛ به عبارت دیگر دولت ها نمی توانند در عرصه داخلی قوانینی وضع کند که خلاف تعهدات بین المللی شان باشد.

III: از حیث مسؤولیت بین المللی: در روابط بین المللی زمانی می‌توان برای دولت‌ها مسؤولیتی را راجع نمود که ارجحیت حقوق بین الملل را بر حقوق داخلی پذیرفته باشیم؛ زیرا در غیر آن صورت دولت‌ها عملکرد خویش را طبق قوانین ملی خویش توجیه نموده و از بار مسؤولیت شانه خالی خواهند نمود.

IV: از حیث تعیین حدود مرزی کشورها: محدوده جغرافیایی یک کشور و تضمین تمامیت ارضی آن به وسیله مقررات حقوق بین الملل تعیین و مشخص می‌گردد و درین زمینه نمی‌توان به حقوق داخلی استناد کرد. (موسی زاده؛ ۱۳۸۸: ۲۲)

ج- نظریه معاصر یا دیدگاه عملی

این دیدگاه معتقد است که تقسیم دیدگاه‌های مربوط به رابطه حقوق بین الملل با حقوق داخلی به دو دیدگاه یگانگی و دوگانگی با دنیای واقعی و رویه عملی دولت‌ها، محاکم داخلی و سازمان‌های بین المللی مطابقت نمی‌کند. به منظور ایجاد یک چارچوب مناسب و منطبق با واقعیت‌های جامعه بین المللی این نظریه قایل به برتری حقوق بین الملل بر حقوق داخلی یا برعکس آن نیست و هر نظام را در حوزه خودش برتر می‌داند. (شاو؛ ۱۳۷۴: ۱۴۵)

برای رسیدن به رهیافت سوم که جنبه عملی در روابط کشورها داشته باشد باید این موضوع را در رویه قضایی بین المللی و نظام‌های حقوقی کشورها به طور مختصر ارزیابی نمود. قسمی که مشاهده می‌گردد در حل اختلافات حقوقی دولت‌ها از بدو تأسیس محکمه بین المللی عدالت تا به حال حد اکثر به قواعد حقوق بین الملل استناد شده و کمتر مواردی را خواهیم دید که به حقوق داخلی کشوری رجوع شده باشد که این امر برتری حقوق بین الملل را بر حقوق داخلی ثابت می‌سازد. (فن‌گلان؛ ۱۳۸۹: ۵۸) و اما در نظام‌های حقوقی کشورها بعضاً به حقوق داخلی و تعدادی از کشورها به حقوق بین الملل ارجحیت داده اند. درین میان هستند کشورهایی که این موضوع را در **هاله** از ابهام گذاشته و آن را به چگونگی موضوع و در نظر داشت منافع ملی خویش موکول نموده اند. (ثریایی؛ ۱۳۸۲: ۱۸۰) در نتیجه باید گفت که رابطه حقوق داخلی با حقوق بین الملل صرف نظر از برتر بودن یکی بر دیگری به اشکال ذیل تبارز می‌نماید.

I: **احاله:** احاله به معنی محول کردن یا ارجاع دادن است. در اینجا منظور آن است که یک سیستم حقوقی موضوعی را که به قلمرو خودش مربوط است به سیستم حقوقی دیگر واگذار کند یا به اصطلاح دیگر احاله دهد. در وضعیت احاله سیستم حقوقی بین الملل صلاحیت انحصاری حقوق داخلی را به رسمیت می‌شناسد یا برعکس آن. احاله در اکثر موارد از حقوق بین الملل به حقوق داخلی داده می‌شود؛ مثلاً موضوع تشکیل کنفرانس‌های بین المللی با اینکه در قلمرو حقوق بین الملل است؛ ولی این حقوق در نحوه انتخاب نماینده گانی که در این کنفرانس‌ها شرکت می‌کنند دخالتی ندارد و این موضوع به حقوق داخلی کشورهای شرکت کننده در کنفرانس واگذار گردیده است.

II: **تبدیل:** این است که یک سیستم حقوقی موضوعی را که به سیستم حقوقی دیگر تعلق دارد، تغییر شکل و ماهیت داده و به صورت قواعد مخصوص خود درآورد. در این مورد هم غالباً حقوق داخلی مسایل را از حقوق بین الملل دریافت می‌نماید و به قواعد داخلی تغییر می‌دهد؛ مثلاً یک قرارداد بین المللی که منعقد می‌گردد، دولت‌ها برای آنکه آن را در قلمرو خود لازم الاجرا نمایند محتویات قرارداد را به صورت قوانین و تصویب نامه‌ها و غیره درمی‌آورند و بدین ترتیب مقرراتی را که در اصل مربوط به حقوق بین الملل بوده به صورت مقررات داخلی تغییر ماهیت می‌دهد.

III: **تکمیل:** هدف از تکمیل پرکردن خلاها و نارسایی‌های یک سیستم حقوقی در رسیدن به هدف به وسیله سیستم دیگر است؛ به عبارت دیگر یک سیستم حقوقی برای اجرای قواعدی که متعلق به سیستم حقوقی دیگر است، مقرراتی وضع کند و آن را تکمیل نماید. درین وضعیت قواعد حقوق داخلی به عنوان بازوی اجرایی برای سیستم حقوقی بین الملل یا برعکس آن به شمار می‌رود. این نوع از عمل هم بیشتر توسط حقوق داخلی انجام می‌شود؛ مثلاً دو کشور برای مبارزه با قاچاق و مواد مخدر قراردادی می‌بندند برای اجرای این تعهدات هر یکی از کشورها باید قوانین و تصویب نامه‌های لازم را وضع نماید تا بتواند آن تعهدات را اجرایی کند.

IV: **تعارض:** حالتی است که قواعد حقوق داخلی با قواعد حقوق بین الملل در مغایرت قرار گرفته و اجرای همزمان آن‌ها ممکن نمی‌باشد؛ مثلاً در یک کشور اسلامی وقتی از

اجرای تعهدات مندرج در میثاق حقوق مدنی - سیاسی بحث می‌شود به دلیل تعارض بعضی از مواد آن با تعالیم اسلامی و قواعد شرعی در اجرای آن مانع ایجاد می‌گردد. در چنین شرایط نمی‌شود به حقوق بین الملل رجحان داد؛ از طرف دیگر برای دولت مذکور از دید جامعه بین المللی به دلیل عدم اجرای تعهد بین المللی مسئولیت ایجاد می‌گردد.

نتیجه گیری

با توجه به طرح دیدگاه‌ها پیرامون رابطه حقوق بین الملل و حقوق داخلی چنین به نظر می‌رسد که هر یکی از این دو شعبه حقوق دارای ساختار مستقل و متفاوت، هدف معین و مختص به خود، ماهیت نسبتاً متفاوت و قلمرو تطبیق مشخص دارند.

در لا به لای طرح دیدگاه‌ها متوجه شدیم که عده‌یی از دانشمندان حقوق بین الملل به این نکته تأکید داشتند که ساختار نظام بین المللی با ساختار نظام داخلی شباهت چندانی ندارد. همین تفاوت ساختاری سبب نا همگونی میان قواعد این دو نظام از لحاظ شکلی گردیده است. نبود رکن قانونگذاری در سطح بین المللی و نبود یک قدرت فوق دولتها سبب شده تا روند وضع قواعد در عرصه بین المللی از نظام داخلی متمایز گردد.

در مقابل دیدگاه فوق به نظریات آن عده از دانشمندان می‌شود اشاره نمود که تأکید بر وجوه اشتراک بین قواعد حقوق بین الملل و حقوق داخلی دارند. به نظر این دسته از حقوق دانان جهت حرکت در هر دو نظام حقوقی ذکر شده با هم یکسان است. به این مفهوم که هر دو نظام سعی بر این دارند تا روابط میان تابعین خویش را به گونه شایسته تعریف و روابط مذکور را بر پایه قواعد معین و مشخصی پایه‌ریزی نمایند.

باید اذعان نمود که هر کدام از دیدگاه‌های ذکر شده پیرامون رابطه حقوق بین الملل و حقوق داخلی دلایل ویژه و خاص خود را داشته اند و هر دو بر شناخت ویژه گی‌های نظام‌های حقوق بین الملل و داخلی استوار هستند؛ اما با توجه به عمق مسأله می‌توان دریافت که بین هر دو دیدگاه امکان تلفیق به نظر می‌رسد. درست است که تفاوت در سیستم قانونگذاری، ساختار شکلی و ضمانت اجرایی بین حقوق داخلی و بین الملل امریست طبیعی، و نامناسب خواهد بود که قواعد این دو نظام را یکی بدانیم؛ اما آنچه این دو نظام را به هم نزدیک می‌سازد ماهیت حقوقی قواعد آنها است. همین دو بُعدی بودن

قضیه است که قابل قبول بودن یکی از دیدگاه ها را دشوار ساخته و راه را برای پذیرش دیدگاه تلفیقی هموار می سازد.

منابع

- ۱- امیدی، علی. (۱۳۸۸). **حقوق بین الملل از نظریه تا عمل**. تهران: نشر میزان.
- ۲- بیگدلی، محمد رضا ضیائی. (۱۳۸۸). **حقوق بین الملل عمومی**. تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۳- ثریائی، حسین. (۱۳۸۲). **حقوق بین الملل عمومی**. تهران: نشر قم.
- ۴- ذوالعین، پرویز. (۱۳۸۸). **مبانی حقوق بین الملل عمومی**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۵- شاو، مالکم. (۱۳۷۴). **حقوق بین الملل**. ترجمه محمد حسین وقار. تهران: مؤسسه اطلاعات.
- ۶- عمادزاده، محمد کاظم. (۱۳۷۰). **حقوق بین الملل عمومی**. تهران: چاپ دوم. انتشارات انا.
- ۷- عالیخانی، محمد. (۱۳۷۸). **حقوق بین الملل**. تهران: خط سوم.
- ۸- فن گلان، گرهارد. (۱۳۸۹). **درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی**. ترجمه محمد حسین حافظیان. تهران: جلد دوم. نشر میزان.
- ۹- موسی زاده، رضا. (۱۳۸۸). **بایسته های حقوق بین الملل عمومی**. تهران: نشر میزان.